

مداخله بشر دوستانه از دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل

رحمت حاجی مینه*

چکیده

موضوع مداخله بشر دوستانه همواره سؤالاتی را درباره چالش برانگیزترین بحث اخلاقی در حوزه سیاست خارجی کشورها مطرح می‌کند. هواداران هر نوع تفکر سیاسی در حوزه روابط بین‌الملل، مداخله را تحت شرایط خاصی توجیه می‌کنند اما از طرف دیگر آنچه را گروهی به عنوان مداخله عادلانه می‌بینند، دیگران به شدت ناعادلانه می‌خوانند. در واقع اصل عدم مداخله در جامعه بین‌المللی یک قاعده آمره است اما هنگامی که دولت‌ها حقوق بشر شهروندان خود را نقض می‌کنند یا در جریان جنگ داخلی سقوط می‌کنند و نابسامانی و هرج و مرج حاکم می‌شود، آیا اصل حاکمیت را باید نادیده گرفت و مداخله نظامی را مجاز دانست؟ این سؤالی است که در این مقاله از دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل بررسی می‌شود. این مقاله

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شرق، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران (hajrahmat@gmail.com)

تاریخ پذیرش: 1391/12/5

تاریخ دریافت: 1391/1/26

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هشتم، تابستان 1392، صص 205-229.

درصد است تا رویه‌های اصلی و دیدگاه‌های عمده نظریه‌های روابط بین‌الملل را در مورد مداخله بشردوستانه بررسی کند و از آنجا که اختلاف جزئی و ناهم‌آوایی هر نظریه را نمی‌توان به طور دقیق بیان کرد، طبقه‌بندی‌ها در این مقاله بیشتر کلی هستند.

واژه‌های کلیدی: مداخله بشردوستانه، حاکمیت، اصل عدم مداخله، جامعه بین‌المللی، نظریه‌های روابط بین‌الملل.

مقدمه

مداخله بشردوستانه، سخت‌ترین آزمایش جامعه بین‌المللی است که بر اساس اصول حاکمیت، عدم مداخله و عدم استفاده از زور سازماندهی شده است. جامعه بین‌المللی در دنیای بعد از جنگ جهانی دوم نسبت به فرهنگ حقوق بشر متعهد گردید و نسل‌کشی، شکنجه و تجاوز به حقوق انسان‌ها را غیر قانونی تلقی کرد، وضعیتی که با اصول حاکمیت و عدم مداخله تعارض دارد (ویلر و بلامی، 1383: 1056). مداخله بشردوستانه در طول جنگ سرد اقدامی غیر مشروع تلقی می‌شد، اما از اوایل دهه 1990 تغییرات مهمی در دیدگاه‌های نظری در این زمینه پدیدار شد. این امر تا حدودی از افزایش ارتباطات و وابستگی متقابل در جهان نشأت گرفت که در پی تحولات پس از جنگ سرد ناشی از تغییرات ایدئولوژیکی، ساختاری و ارتباطاتی تکامل یافت.

در حوزه نظری روابط بین‌الملل، تعاریف متعددی از مفهوم مداخله بشردوستانه ارائه شده است. در این راستا، ای. رابرتس در مقاله خود تحت عنوان «حق مداخله بشردوستانه» مفهوم مداخله بشردوستانه را این‌گونه تعریف می‌کند: اقدام قهر آمیزی که توسط یک دولت یا چند دولت انجام می‌گیرد و شامل استفاده از نیروهای مسلح در کشوری دیگر بدون رضایت مقامات آن است که هدف آن جلوگیری از مصیبت و کشتار گسترده در میان ساکنان دولت هدف است (Roberts, 2002: 5). هولزگرفه نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «مناظره مداخله بشردوستانه» آن را چنین تعریف می‌کند: استفاده از زور فراتر از مرزهای دولت توسط یک دولت یا گروهی از دولت‌ها با هدف جلوگیری یا پایان دادن به نقض فاحش حقوق بشر در میان ساکنین کشوری دیگر، بدون اجازه از دولت آن کشور که در داخل آن جنایات

و سرکوب اتفاق می‌افتد (Holzgrefe, 2005: 18). همین‌طور بروانلی نیز در مقاله خود تحت عنوان «مداخله بشردوستانه» معتقد است که مداخله بشردوستانه، مداخله قهرآمیز در امور داخلی یک دولت است که با هدف پایان دادن به نقض فاحش حقوق بشر یا جلوگیری از مصیبت و عذاب افراد بشر انجام می‌شود (Brownlie, 1974: 217). در واقع تعاریف ارائه شده در حوزه روابط بین‌الملل همانند تعاریف سه‌گانه، مداخله بشردوستانه را اقدامی می‌خوانند که هدف آن جلوگیری از اقدامات جنایتکارانه یک دولت علیه مردم کشورش است. در این راستا، چالش ناشی از مداخله بشردوستانه بر اساس تعاریف موجود این است که آیا چنین مداخله‌ای باید از اصل کلی ممنوعیت توسل به زور مستثنا گردد یا نه. این در حالی است که اصل عدم مداخله در جامعه بین‌المللی یک قاعده است اما زمانی که دولت‌ها حقوق بشر شهروندان خود را نقض می‌کنند و یا در جریان جنگ داخلی سقوط می‌کنند و نابسامانی و هرج و مرج حاکم می‌شود، آیا اصل حاکمیت را باید نادیده گرفت و مداخله نظامی را مجاز دانست؟ این سؤالی است که در این مقاله از دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل بررسی می‌شود.

بررسی مفهوم مداخله بشردوستانه از دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل به ما کمک می‌کند تا فهم بهتری از این موضوع داشته باشیم. به لحاظ هنجاری، نظریه عبارت است از یک ابزار خنثی سیاسی برای تحقیق و مشاهده بر اساس عقاید اساسی مشخص. با وجود این باید اشاره کرد که این رویکرد در مورد نظریه در سال‌های اخیر به طور جدی از دیدگاه نظریه‌های واکنشی به چالش کشیده شده است. طبق گفته رابرت کاکس¹ چیزی به عنوان نظریه به خودی خود وجود ندارد که هم از زمان و هم از مکان رها شده باشد. پس اگر هر نظریه‌ای خود را معرفی می‌کند، بسیار مهم است که آن را به عنوان ایدئولوژی بررسی کنیم و دیدگاه پنهان آن را آشکار کنیم (Cox, 1996: 87). هر چند دیدگاه‌های نظری‌ای که در این مقاله بررسی شده‌اند به استثنای مارکسیسم، ایدئولوژیک نیستند و در اکثریت موارد به عنوان یک چهارچوب آکادمیک فارغ از ارزش برای فهم امور جهانی معرفی شده‌اند، می‌توان گفت آنها نیز به شکلی ضمنی ایدئولوژیک و محافظه‌کارانه هستند؛

1. Robert Cox

یعنی به نفع قدرت‌های بزرگ و برای حفظ وضع موجودند. این مقاله، برای پاسخ به سؤال اصلی مقاله، مداخلهٔ بشردوستانه را از دیدگاه نظریه‌های روابط بین الملل از جمله واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم، مکتب انگلیسی، جهان‌وطنی و پس‌اساختارگرایی بررسی می‌کند.

1. واقع‌گرایی

واقع‌گرایی یک سنت نظری مسلط دوران جنگ سرد است که امور بین المللی را مبارزهٔ قدرت میان دولت‌هایی می‌داند که به دنبال منافع خود هستند. درحالی‌که ما دولت‌گرایی، بقا و خودیاری را به عنوان اصول عمدهٔ واقع‌گرایی می‌شناسیم این سنت نظری، تاریخ طولانی دارد و اشکال متعددی را شامل می‌شود. به رغم این تنوع، آکس بلامی¹ معتقد است سنت واقع‌گرایی به‌طور کلی با هنجار مداخلهٔ بشردوستانه مخالف است (Bellamy, 2003: 3-21). واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که دولت‌ها بر اساس نگرانی‌های اخلاقی از قبیل موارد نقض حقوق بشر به مداخله در کشورهای دیگر روی نمی‌آورند و نهادهای بین المللی نیز تأثیر عمده‌ای بر رفتار دولت ندارند (Mearsheimer, 1994: 5-49). واقع‌گرایی کلاسیک به عنوان یکی از شاخه‌های واقع‌گرایی معتقد به یک دیدگاه بدبینانه در مورد سرشت بشر است که بر اساس آن، افراد با توجه به امیال خودخواهانه به کارهای زشت سوق داده می‌شوند، این بینش تا حدی بنیان فلسفی تقریباً همهٔ واقع‌گرایان را تشکیل می‌دهد. در این راستا، توماس هابز مانند اسلاف خود از جمله ماکیاولی معتقد به جدایی اخلاق از سیاست است و جایی برای اخلاق در تصمیم‌گیری‌های سیاسی در حوزهٔ روابط بین الملل قائل نیست به گونه‌ای که هابز روابط بین الملل را در وضعیتی طبیعی² تلقی می‌کرد که در آن قانون جنگل³ حاکم است (مشیرزاده، 1386: 77-78). یعنی در نظام بین المللی هیچ‌اقتدار قدرتمندی برای برقراری نظم وجود ندارد؛ بنابراین، دولت در یک تنگنای امنیتی⁴ و وضعیت همیشگی مبتنی بر تنش و نگرانی به سر می‌برد و این وضعیت، رفتار آنها را تعیین می‌کند، نه عدالت‌طلبی جهانی.

1. Alex Bellamy

2. State Of Nature

3. La Loi de la Jungle

4. Security Dilemma

برخلاف واقع‌گرایان کلاسیک، نواقع‌گرایان بر تأثیر ساختار بین‌المللی به جای سرشت انسان بر رفتار دولت‌ها تأکید می‌کنند و معتقدند که آنارشی باعث می‌شود دولت‌ها رویکردی خودخواهانه اتخاذ کنند، رویکردی که آنها را از دنبال کردن اقدام نوع‌دوستانه مانند مداخلهٔ بشر دوستانه باز می‌دارد (Waltz, 1991: 29). از آنجاکه ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل، غیر قابل تغییر است پس سیاست بین‌الملل دارای ماهیتی دائمی، منظم و تکرارپذیر خواهد بود.

هانس جی مورگنتا¹ در کتاب مشهور خود «سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح» معتقد است که رفتار دولت‌ها بر اساس منافع ملی در چهارچوب قدرت هدایت می‌شود (مورگنتا، 1374: 6). قدرت به لحاظ تاریخی، نخستین عامل سازمان‌دهندهٔ اقدام دولت بوده است. واقع‌گرایی مدعی است که سیاست قدرت در دورهٔ وستفالیایی (حاکمیت دولت‌ها) یک امر غیر قابل اجتناب است. منازعهٔ قدرت و منازعه برای بقا به طور یکسان جزء سیاست اعلی قلمداد می‌شوند و تمام منافع دیگر جزء سیاست ادنی است. واقع‌گرایان معتقدند که حقوق و اخلاق می‌تواند زمانی بر رفتار دولت‌ها تأثیر بگذارد که ماهیت نظام بین‌الملل چنان باشد که دولت‌ها احساس کنند که به جامعهٔ بزرگ‌تری تعلق دارند. در نبود چنین احساسی در جامعه، دولت‌ها بر اساس اهداف استراتژیکی و نه اخلاقی رفتار می‌کنند و همواره هدف آنها افزایش منافع ملی و حمایت از امنیتشان خواهد بود؛ بنابراین، نگرانی دربارهٔ افرادی که در خارج از مرزها در درد و رنج به سر می‌برند دولت‌ها را وادار به انجام کاری نخواهد کرد، مگر اینکه منافع ملی آنها مطرح باشد.

مورگنتا استدلال می‌کند که اصول جهانی اخلاق نمی‌تواند برای اقدامات دولت‌ها به کار برده شود. این در حالی است که نواقع‌گرایان نه تنها اخلاق را در نظر نمی‌گیرند بلکه آن را به عنوان یک عامل مهم در روابط بین‌الملل رد می‌کنند (Donnelly, 2002: 107). این انکار اخلاقیات پیامدهای آشکاری را برای مداخلهٔ بشر دوستانه در پی خواهد داشت. رئالیسم معتقد است که اخلاق یک ارزش جهانی یا مطلق نیست. همان‌طور که سنت جنگ عادلانه، نشان می‌دهد سیاستمداران باید رویکرد موردی و وضعیت‌محور را در پیش بگیرند (Rosenthal, 1995: 17). در این

1. H. j. Morgenthau

راستا موضوعات بین‌المللی باید بر اساس ضروریات حاکم و نه کدهای اخلاقی انتزاعی رسیدگی شوند. لفاظی‌های اخلاقی تا اندازه زیادی به عنوان پوششی برای اهداف دیگر به کار گرفته می‌شوند؛ از این رو، برای واقع‌گرایان جای هیچ تعجبی نیست که قدرتمندترین دولت‌های غربی، امروز تأکید بیشتری بر حمایت از حقوق بشر و مداخله بشردوستانه داشته باشند.

نگرانی واقع‌گراها در مورد نظم، کمک بزرگی به اصول برابری حاکمیت‌ها و مصونیت آنها کرده است. هرچند که آنها حوزه عمل دولت‌ها را بر اساس ملاحظات ذهنی از حقوق و عدالت محدود کرده‌اند، با وجود این، میزان اعتبار کشورها از توزیع قدرت سرچشمه می‌گیرد و در سراسر دوران وستفالیایی حاکمیت، دولت‌ها از میزان حقوقی برخوردارند که منعکس‌کننده توزیع قدرت حاکم است. حاکمیت اغلب مورد احترام قرار نمی‌گیرد و همان‌طور که استیفان کراسنر¹ در جمله مشهور خود می‌گوید: «حاکمیت یک ریاکاری² سازماندهی شده است» (Krasner, 1999: 41). از طرف دیگر، کیسنجر³ معتقد است مداخله بشردوستانه ضرورتاً نظم را به هم خواهد زد، زیرا چنین عملی بر اساس نگرانی استراتژیک نیست بلکه بر پایه داوری اخلاقی ذهنی شکل گرفته است (Kissinger, 1992: 5). بر این اساس، مداخله بشردوستانه وضعیتی را به وجود می‌آورد که به طور اجتناب‌ناپذیری باعث رنجش اکثریت جامعه بین‌المللی که طرف دار وضعیت موجود هستند خواهد شد و در نهایت نتیجه‌ای منفی برای گروه مداخله‌کننده به واسطه عدم رضایت دولت‌های دیگر به همراه خواهد داشت. به گفته واقع‌گرایان، جنگ‌های داخلی اگر مدت زمان طولانی ادامه پیدا کند به پیروزی گروه قدرتمند منجر خواهد شد و نظم طبیعی برگرفته از اختلافات قدرت حفظ می‌شود و توانایی صلح‌سازی جنگ نیز افزایش خواهد یافت؛ بنابراین، مداخله ناتو در کوزوو از دیدگاه واقع‌گرایان به عنوان «شکست کامل» مورد انتقاد قرار گرفت؛ زیرا از این دیدگاه، این مداخله باعث بی‌ثباتی در بالکان شده و روسیه و چین را نیز آزرده است (Mandelbaum, 2003: 2-8).

1. Stephen Krasner
3. Henry Kissinger

2. Hypocrisy

شرایطی که امروز در بحران سوریه دوباره مطرح شده است. کارل اشمیت¹ با اشاره به دو نوع جنگ در کتاب «مفهوم تحول سیاسی» از جنگ‌های عادلانه با توجه به اولویت اهداف استراتژیک و سیاست قدرت انتقاد می‌کند. اشمیت استدلال می‌کند که جنگ‌هایی که برای اهداف سیاسی اتفاق می‌افتند ضرورتاً به وسیله اهداف استراتژیک بازیگران عمده، محدود می‌شوند. وی معتقد است جنگ‌های عادلانه و جنگ‌های بشر دوستانه به دلیل اهداف ذاتاً توسعه‌طلبانه و انگیزه‌های اخلاقی، منجر به جنگ تمام‌عیار خواهند شد (Schmith, 1996: 36).

واقع‌گرایی همچنین بین سیاست داخلی و بین‌المللی تمایز قائل است و اصول متفاوتی را در روابط بین‌الملل پیشنهاد می‌کند. این نظریه به‌رغم تمایل به پوزیتیویسم، دارای یک بعد هنجاری است به این معنی که دولت وظیفه اخلاقی دارد و باید به سعادت شهروندان خود اولویت دهد (Wight, 1966: 128)؛ بنابراین، در نظریه واقع‌گرایی، مداخله بشر دوستانه جهت فراهم کردن زندگی خوب برای دیگران، انحراف از وظیفه اصلی دولت‌هاست به‌ویژه این که دولت مداخله‌کننده هیچ نفعی در آن نداشته باشد و با چنین اقدامی امنیت خود را به خطر اندازد.

2. لیبرالیسم

لیبرالیسم نسبت به ذات بشر دیدگاهی خوش‌بینانه دارد. لیبرال‌ها این حقیقت را قبول دارند که اشخاص به دنبال منافع خود بوده و به خاطر آن رقابت می‌کنند، اما از طرف دیگر عقیده دارند که افراد منافع مشترک زیادی دارند و همین باعث تعهدشان به جامعه و همکاری اجتماعی چه در عرصه داخلی و چه بین‌المللی می‌شود (جکسون و سورنسون، 1385: 142). این ترجیح ذاتی همکاری نسبت به منازعه می‌تواند به حوزه بین‌الملل منتقل شود به شرط آنکه دولت‌ها در ویژگی‌های مشخصی با هم شریک باشند و مزیت همکاری را بپذیرند.

لیبرالیسم معتقد است از آنجاکه تکامل جامعه بشری توسط پیشرفت مشخص می‌شود پس سیستم بین‌المللی یک سیستم غیر دائمی و گذراست، دموکراسی به تدریج گسترش می‌یابد و کیفیت زندگی ارتقا پیدا می‌کند. به‌علاوه، به دلیل آنکه

1. Karl Schmitt

دولت‌های دموکراتیک تحت رهبری افراد منتخب مردم، صلح را در اولویت خود دارند، بعید است که تجاوزگر باشند و در نتیجه جنگ‌ها غیرممکن خواهند شد. این اساس نظریه صلح دموکراتیک¹ است که دولت‌های لیبرال با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند (قوام، 1384: 350). این رغبت برای دیدن گسترش ارزش‌های لیبرال توسط غرب پیامدهای آشکاری بر مداخله بشردوستانه داشته است.

به نظر می‌رسد دیدگاه مارشال کوهن² در مقاله‌ای تحت عنوان «شک‌گرایی اخلاقی و روابط بین‌الملل» نمونه‌ای از یک رویکرد لیبرالی به اخلاق در حوزه روابط بین‌الملل است. زیرا او در این مقاله از «داوری رفتار ملت‌ها و سیاستمداران آنها بر اساس استانداردهای اخلاقی» حمایت می‌کند (Cohen, 1984: 299-346). کوهن درحالی که علیه اخلاق‌گرایی افراطی هشدار می‌دهد استدلال می‌کند که دولت‌ها موظفند تا درباره وضعیت اسفناک مردم کشورهای دیگر نگران باشند. اگرچه دولت به عنوان یک ضامن ضروری آزادی فردی ملاحظه می‌شود، اما لیبرالیست‌ها معتقدند که باید نفوذ دولت در حوزه خصوصی افراد محدود شود. به لحاظ بین‌المللی این رویکرد به عنوان ترجیح قوانین و حقوق فردی بر دولت‌ها تلقی می‌شود. ظهور حقوق بشر به عنوان یک موضوع بین‌المللی این تصور ساختگی را که دولت‌ها موضوعات بین‌المللی هستند، به چالش می‌کشد و قلمرو اقتدار دولت‌ها را تنها تا جایی می‌پذیرد که مردم آن دولت‌ها، شایستگی و مشروعیت انجام اقدامات عمومی را به نمایندگی از خود به آنها واگذار کرده‌اند. در این راستا، بی‌میلی آشکاری برای پذیرش این نکته وجود دارد که دولت تنها به دلیل فضیلت دولت بودن مستحق مصونیت است؛ بنابراین، از این دیدگاه حاکمیت یک امر مشروط است.

مایکل والزر³ در کتاب مشهور خود تحت عنوان «جنگ‌های عادلانه و غیر عادلانه» این عقیده واقع‌گرایان را که غیراخلاقی رفتار کردن دولت‌ها به دلیل حمایت سیستماتیک قابل بخشش است، رد می‌کند (Walzer, 2006: 21). والزر درصدد است تا نظم و عدالت را به روابط بین‌الملل برگرداند به صورتی که سیاستمداران برای رفتارهای غیر اخلاقی نتوانند عذر و بهانه بیاورند و به این جمله

1. Democratic Peace Theory
3. Michael walzer

2. Marshal Cohen

واقع‌گرایان که جامعه بین‌المللی به طور غیر قابل بازگشتی، آنارشیک است، استناد کنند. او همانند تعدادی از لیبرال‌های نهادگرا از قوانین بین‌المللی تدوین شده که به هنجارهای اخلاقی و جهت قانونی داده‌اند، حمایت می‌کند.

به لحاظ انتخاب بین نظم و عدالت، رهیافت لیبرالیسم در روابط بین‌الملل، نظم را بر عدالت ترجیح نمی‌دهد و بر تغییر ترقی‌خواهانه مبتنی است، وضعیتی که «بی‌نظمی ذاتی»¹ به آن اطلاق می‌شود. لیبرالیسم با رد نگرانی واقع‌گرایی در مورد نظم، استدلال می‌کند که «نظم بدون میزانی از عدالت» می‌تواند تنها به فاجعه منجر شود. دیدگاه معاصر لیبرالیستی در مورد مداخله، که اغلب به عنوان «بین‌الملل‌گرایی لیبرال» توصیف می‌شود بر ضرورت مداخله برای سعادت بشریت تأکید می‌کند. این نوع لیبرالیسم «بی‌نظم» از نوع قدیمی آن متفاوت است. جان استوارت میل² - لیبرالیست کلاسیک - در مورد مداخله معتقد است که ملت‌ها باید بدون مداخله کشورهای خارجی به حق تعیین سرنوشت خود دست یابند. با وجود این، میل اظهار می‌کند که سه مورد وجود دارد که مداخله می‌تواند مجاز باشد: نخست زمانی است که یک دولت شامل دو یا سه جامعه مستقل آشکار است و یکی از آنها برای استقلال تلاش می‌کند. دوم زمانی است که مرزهای سرزمینی دولت‌ها قبلاً با یکدیگر درهم آمیخته شده باشند، که در این صورت مسئله مبنی بر مداخله متقابل است و سوم زمانی که نقض حقوق بشر آن‌قدر وحشتناک است که صحبت کردن از جامعه یا حق تعیین سرنوشت و یا منازعه را بی‌اعتبار و غیر مرتبط می‌سازد. با این وجود میل تعریف دقیقی از نقض حقوق بشر ارائه نکرد که مداخله را تضمین کند و موضوع را برای بحث بیشتر آزاد گذاشت (Hehir, 2010: 69).

البته اولویت عدم مداخله، در نظریه لیبرال معاصر کمتر آشکار است. طرف‌داران لیبرالیسم به خصوص در دوران بعد از فروپاشی جماهیر شوروی، بیشتر از مداخله بشر دوستانه حمایت کرده‌اند زیرا شرایط نظام جدید چنان به نظر می‌رسد که مداخله قدرت‌های عمده غربی را بدون تهدیدی علیه آغاز جنگ جهانی دیگر، ممکن ساخته است. در این راستا، استدلال می‌شود که غرب خود را به سطح

1. Intrinsic disorder
2. John Stuart Mill

جدیدی از آگاهی رساننده است که ویژگی آن نپذیرفتن خشونت و رهایی از تصورات قدیمی مبنی بر مشروعیت کامل حاکمیت در حوزه داخلی است.

3. مارکسیسم

تا دهه 1980 مارکسیسم بدیل عمده‌ای برای سنت‌های جریان اصلی واقع‌گرایی و لیبرالیسم به شمار می‌رفت. در حالی که واقع‌گرایی و لیبرالیسم، نظام دولت را یک امر بدیهی می‌پنداشتند، مارکسیسم در مورد تعارضات بین المللی تصویر دیگری ارائه داده و به دنبال تغییرات بنیادین در نظم موجود بین المللی بود (قوام، 1389: 320). دیدگاه مارکسیستی روابط بین‌الملل دیدگاهی کلان و جهانی است که پدیده‌ها را بر اساس یک منازعه بین طبقاتی (بین نخبگان سرمایه دار و اکثریت مردم طبقه پایین) توضیح می‌دهد. اگرچه مارکس خودش در نوشته‌هایش کمتر به روابط بین‌الملل پرداخته است. مارکسیست‌ها تا اندازه زیادی با تحلیل واقع‌گرایانه از آنارشی موافقت، اما استدلال می‌کنند که بافت سیستماتیک بین المللی ناشی از طراحی آگاهانه قدرت‌های اقتصادی عمده جهانی است. دولت‌های قدرتمند با هم تباری کرده‌اند تا سیستم دوگانه مرکزپیرامون را ایجاد کنند، در حالی که رقابت بین دولتی در میان نخبگان وجود دارد، این امر تا اندازه زیادی به واسطه هدف مشترک گسترش هژمونی سرمایه داری خنثی خواهد شد. مارکسیسم و نظریه انتقادی به طور عمومی، ایده سیستم بین المللی شامل یک مجموعه «بازیگران اجتماعی پیشینی» را رد می‌کنند و با دیدگاه‌های واقع‌گرایان و لیبرال‌ها به دلیل تحلیل غیر تاریخی سیستم بین‌المللی و ناتوانی پیش‌بینی تغییرات آینده، مخالفند.

توضیح مارکسیسم از عدم تمایل دولت‌ها به رفتار کردن بر اساس موازین اخلاقی به دیدگاه رئالیسم مشابه است هرچند دلایل آنها متفاوت است. انسان‌ها ذاتاً خودخواه و تهاجمی نیستند، بلکه چنین می‌شوند زیرا شخصیت آنها توسط شرایط اجتماعی مسلط ناشی از سرمایه‌داری شکل می‌گیرد، شرایطی که طمع و خودخواهی را به وجود می‌آورد (Boucher, 2003: 360). این شرایط همچنین در سیستم بین‌الملل نیز اتفاق می‌افتد؛ بنابراین، دولت‌ها در چهارچوب منافع شخصی عمل می‌کنند، به صورتی که منافع سرمایه‌داری بتواند افزایش یابد. مارکسیسم

پیش‌بینی می‌کند که دولت‌ها در مورد فاجعه انسانی در دولت‌های دیگر نگران نخواهند شد و از بهانه مصونیت حاکمیت برای توجیه این وضعیت استفاده می‌کنند. مارکسیست‌ها استدلال می‌کنند که توجیهات بشردوستانه برای مداخله، انگیزه‌های دیگر را پنهان می‌کند. برای مارکسیست‌ها اخلاقیات به مثابه ایدئولوژی است؛ از این رو، منافع یک طبقه را در بر دارند. نوام چامسکی¹، یکی از هواداران رویکرد مارکسیستی استدلال می‌کند که تمایل روزافزون غرب برای انجام مداخلات بشردوستانه قسمتی از یک‌جانبه‌گرایی در حال رشد غربی‌ها برآمده از گسترش جدی هژمونی غرب در دنیای پس از جنگ سرد است (Chomsky, 1999: 74). بر اساس آنچه چامسکی به عنوان تاریخ غرب در خصوص سرکوب و خشونت می‌بیند، استدلال اخلاقی غیر قابل قبول است.

تحلیل مارکسیستی از نمونه‌های مداخلات غربی، تأکید بر قدرت و سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. به صورتی که منافع غربی‌ها در بحران‌های بشردوستانه در دهه 1990 به مثابه یک جستجو برای بازارهای جدید و استحکام سلطه غربی‌ها توصیف شده است. اقداماتی که از حکومت آمریکا و طبقات تجاری سرچشمه گرفته و توسط نخبگان اروپایی تقویت شده بود. هدف کلی مداخله بشردوستانه این است که بتوان دولت‌هایی را که به حدود و مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک نظم سلطه اعتنایی نمی‌کنند، تنبیه و مجازات کرد (Chadda, 2003: 317-343).

از دیدگاه مارکسیستی، دلیل واقعی برای مداخله، منافع استراتژیک و اقتصادی آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی است. مداخله به عنوان شیوه‌ای از «امپریالیسم جدید» که به موجب آن نیروهای بازار سرمایه‌داری در تمام گوشه‌های جهان مسلط می‌شوند، توصیف می‌گردد. هیئت تحریریه مجله مارکسیستی سرمایه و طبقه، در ارتباط با تهاجم آمریکا در سال 2003 به عراق اعلام کرد که این حمله به جای اینکه مداخله بشردوستانه باشد، یک اقدام وحشیانه از تجاوز امپریالیست است. جیمز تاینر² در کتاب تجارت جنگ با نگاهی مارکسیستی استدلال می‌کند که تهاجم هیچ‌اقدامی را در ارتباط با نگرانی‌های بشردوستانه انجام نمی‌دهد اما در عوض، یک

1. Noam Chomsky
2. James Tyner

فضای سرمایه داری نئولیبرال نظامی حاکم می‌شود که در راستای سود مادی عمل خواهد کرد و در نهایت چند شرکت بزرگ، بانک دارها و سرمایه داران کلان از آن نفع خواهند برد (Tyner, 2006: 323)؛ بنابراین، انگیزه نهایی مداخله بشردوستانه از دیدگاه مارکسیست‌ها، حقوق بشر نیست، بلکه توسعه سرمایه داری و استحکام سیستم دوگانه مرکز پیرامون است.

4. مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی، رهیافتی بین واقع گرایی و لیبرالیسم را شکل می‌دهد. این مکتب با تأکید بر وجود آنارشی، همانند واقع گرایی، با جذب یک عنصر دیگر یعنی جامعه بین الملل می‌کوشد همکاری مورد توجه لیبرال‌ها را نیز توضیح دهد. در مکتب انگلیسی تأکید بر جامعه بین الملل به جای نظام بین الملل است. جامعه بین الملل یا جامعه مرکب از دولت‌ها در شرایطی وجود دارد که گروهی از دولت‌ها، با آگاهی از برخی منافع و ارزش‌های مشترک، به یک جامعه شکل می‌دهند، به این معنا که در روابطشان با یکدیگر خود را مقید به مجموعه‌ای مشترک از قواعد تصور کنند تا در کارکردهای نهادهای مشترک سهیم باشند (مشیرزاده، 1386: 140). این قواعد اجتماعی معمولاً تحت عنوان هنجارها، بازیگران را از یک طرف محدود و از طرف دیگر آنها را در انجام کارها توانمند می‌کند. بدین سبب، استقلال دولت‌ها را در تصمیم‌گیری محدود کرده و همچنین وضعیت بین المللی دولت و رابطه آتی آن را با دولت‌های دیگر تعیین می‌نماید.

هدلی بول¹ پس از تمایز میان نظام بین الملل و جامعه بین الملل، میان دو رویکرد جامعه بین الملل نیز تمایز قائل شد و آن را دیدگاه انسجام‌گرایان² یا طرف‌داران گروسیوس و کثرت‌گرایان³ یا طرف‌داران اینپهایم، نامید (قوام و فاطمی‌نژاد، 1387: 24). کثرت‌گرایان با تأکید بر اهمیت حاکمیت دولت‌ها استدلال می‌کنند حقوق و وظایف در جامعه بین الملل به دولت‌ها اعطا شده است. افراد تنها از حقوقی برخوردارند که توسط دولت‌هایشان به آنها داده می‌شود؛ بنابراین، احترام

1. Hedly Bull
3. Pluralists

2. Solidarists

به حاکمیت همواره بر مداخله مقدم است. دولت‌ها حق ندارند تا در دیگر کشورها به خاطر دلایل بشردوستانه مداخله نمایند.

با وجود این، انسجام‌گرایان بر اهمیت افراد به عنوان اعضای نهایی جامعه بین‌الملل تأکید می‌کنند. بر پایه این دیدگاه دولت‌ها از یک سری حقوق و در عین حال وظایفی برخوردارند، تا در مواردی از قبیل نقض فاحش حقوق بشر بتوانند مداخله کنند (جکسون و سورنسون، 1385: 187). انسجام‌گرایان استدلال می‌کنند که تنظیم بین‌المللی سابقه حقوق بشری دولت‌ها، ضروری است و به وسیله آن انسجام جامعه حفظ خواهد شد. دیدگاه انسجام‌گرایان بر اساس این ایده است که یک جامعه بین‌المللی می‌تواند حول هنجارها و ارزش‌های مشترک ائتلاف نماید؛ در نتیجه، نقض یکی از این هنجارها، از قبیل بی‌احترامی به حقوق بشر می‌تواند زمینه‌ای مشروع برای مداخله باشد.

الکس بلامی استدلال می‌کند درحالی که کثرت‌گرایان اصرار می‌کنند که برای جلوگیری از به هم خوردن سیستم بین‌المللی، مداخله باید تنها در صورت رضایت دولت میزبان، انجام بگیرد، انسجام‌گرایان در مقابل ادعا می‌کنند که اصل رضایت¹، قاعده‌ای همراه استثناها در زمان فجایع گسترده بشری است. اگر هنجارهای حاکم بر حقوق بشر در داخل دولت‌ها مورد اهانت قرار گیرند، جامعه بین‌المللی به سادگی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد؛ از این رو، مداخله باعث ازهم‌گسیختگی نمی‌شود بلکه نسبتاً یک ابزار تضمین‌شده است که به وسیله آن نظم دوباره برقرار خواهد شد (Bellamy, 2003: 3-21).

انسجام‌گرایان استدلال می‌کنند که شواهدی دال بر این وجود دارد که نشان می‌دهد هنجارهای مربوط به مداخله بشردوستانه به‌راستی تغییر کرده‌اند؛ در نتیجه، تقویت این هنجارها پس از دوران جنگ سرد، حاکی از سیال بودن هنجارها و ظرفیت ایجاد تغییر در قوانین هنجاری حاکم و تأثیرگذار بر رفتار دولت‌هاست. دولت‌ها شاید به طور طبیعی در سیاست خارجی‌شان اخلاقی رفتار نکنند، اما به دلیل فشار ناشی از افکار عمومی، ممکن است وادار به اخلاقی رفتار کردن شوند. کثرت‌گرایان در مقایسه استدلال می‌کنند که حتی در داخل یک جامعه بین‌المللی

دولت‌ها به عنوان مراجع اقتدار قانونی و ضامن حقوق بشر باقی خواهند ماند. در حالی که هنجارها و درحقیقت قوانین حقوق بشر و مداخله وجود دارند، آنها به طور ذهنی تفسیر می‌شوند و به میزان ثابتی توسط قدرت‌های بزرگ در عمل به کار گرفته می‌شوند (Bellamy, 2003: 3-21).

بر طبق گفته رابرت جکسون¹، اخلاقیات حقوق بشر باید در چهارچوب کثرت‌گرایی جامعه بین‌المللی گنجانده شود و تنها در چهارچوب آن، افراد می‌توانند در سیاست جهان معاصر مورد دفاع قرار گیرند. حقوق بشر و اقدامات بشردوستانه در خارج از آن، هیچ‌گونه واقعیتی ندارد. انسجام‌گرایی به طور بدیهی تابع کثرت‌گرایی است. همان‌طور که بول استدلال می‌کند که ارتقای حقوق بشر جهانی در بافتی که در آن هیچ‌اجماعی در مورد معانی‌شان یا مکانیسم‌هایی برای اجرای‌شان وجود ندارد، این خطر را به دنبال دارد که باعث براندازی همزیستی موجود در میان دولت‌ها شود که اساس عام نظم جهانی در دوران معاصر به آن وابسته است؛ بنابراین، دولت‌هایی که اعلام می‌کنند آنها در راستای منافع مشترک برای سعادت بشریت اقدام می‌کنند، تهدیدی برای نظم بین‌المللی و همچنین انجام اقدام مؤثر در آن حوزه هستند (Hehir, 2010: 72). این رجحان نظم بر عدالت در موارد خاص مداخله بشردوستانه، کثرت‌گرایان را وادار می‌کند تا از سیاست‌های خونسردانه، حمایت کنند. اما آنچه مهم است اینکه درباره سلسله‌مراتب بین نظم و عدالت هیچ‌چیز اجتناب‌ناپذیر و بدون تغییر نیست. در واقع تغییر ارزش‌ها و اصول می‌تواند به رشد احساسات انسجام‌گرایانه که نظم جهانی عادلانه را ایجاد می‌کند، منجر شود. انسجام‌گرایان از مداخله ناتو در کوزوو در سال 1999 استقبال کردند و آن را نشانه‌ای از به هم نزدیک شدن منافع و ارزش‌های بین‌المللی توصیف کردند. اگرچه، این مداخله ظاهراً مفهومی انسجام‌گرایانه را تأیید کرد، اما حمله آمریکا به عراق در سال 2003، نشان داد ارتقای هنجار مداخله بشردوستانه، مسیر را برای سوءاستفاده از شعارهای بشردوستانه هموار کرده است و همچنین درستی و صحت نگرانی کثرت‌گرایان را مبنی بر اینکه مداخله ذاتاً بی‌ثبات‌کننده است و قدرت‌های عمده از آن سوءاستفاده خواهند کرد، تأیید کرد.

1. Robert Jackson

5. جهان‌وطنی¹

جهان‌وطنی دیدگاهی است که بر اساس آن نکته اصلی و مرکزی هر نظریه هنجاری درباره سیاست جهانی باید بر بشریت به عنوان یک کل یا فرد، متمرکز باشد (استیو، 1383: 515). طرفداران این دیدگاه به تکامل ترقی‌خواهانه به سوی یک نظم جهانی بر اساس اخلاقیات مشترک معتقد هستند. این نظریه از فرضیه بازیگران سیاسی سرزمینی فاصله می‌گیرد و به طور آشکار برداشت‌های دولت‌گرایانه از سیاست بین‌الملل را به نفع یک دستورالعمل مبنی بر وجود یک جامعه بشری، همراه حقوق و تعهدات مشترک، رد می‌کند.

جهان‌وطنی بیان می‌کند که حفظ تمایز بین حوزه داخلی و خارجی دیگر به دلیل پیامدهای جهانی شدن و بین‌المللی شدن عمومی روابط بین‌دولتی پس از جنگ سرد، قابل دفاع نیست. از بین رفتن تمایز داخلی و خارجی در دوران معاصر افزایش یافته است به گونه‌ای که دولت‌ها به طور روزافزونی روابط وابستگی متقابل خود را توسعه داده و حاکمیت خود را به اشتراک گذاشته و هنجارهای جدیدی را در مورد استفاده از زور برای اهداف بشردوستانه به کار گرفته‌اند (Held, 2004: 189)؛ بنابراین، چنان‌که ملاحظه می‌شود سیستم بین‌المللی به سوی یک صف‌بندی اساسی جدید، در حال تکامل است که ویژگی‌های آن عبارتند از: کاهش مرکزیت دولت، افزایش وابستگی متقابل و احترام برای حقوق بشر. شاید جاه‌طلبانه‌ترین این ویژگی‌ها شکل‌گیری مکانیسم‌های حکومت جهانی با داشتن توانایی‌های نظامی جهانی است.

دیدگاه جهان‌وطن‌گرایی در صدد است تا مداخله بشردوستانه را — از طریق شکل دادن سیستمی که در آن، بین دولت‌ها وابستگی متقابل برقرار است و تصورات ناشی از حاکمیت در راستای اولویت حقوق بشر تعدیل شده‌اند — افزایش دهد. سیستم وستفالیایی دولت‌ملت دنبال کردن انحصاری منافع ملی و رجحان نظم بر عدالت را تشویق می‌کند. دستورالعملی که باعث ایجاد جهانی بی‌ثبات، پر از خشونت و بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت افراد در خارج از مرزهای هر دولت (یا داخل دولت) خواهد شد. جهان‌وطن‌گرایان استدلال می‌کنند که سیستم بین‌المللی

1. Cosmopolitan

دولت‌ملت‌ها طبقه‌بندی نادرستی در جامعه بین‌المللی ایجاد کرده و باعث گسترش ادعاهای نسبی‌گرایانه در مورد اخلاقیات می‌شود؛ بنابراین، ضرورت سازماندهی مجدد سیستم بین‌المللی به صورتی که اخلاقیات اصلی جهانی را سازگار با ماهیت واقعی بشریت نشان دهد، در اینجا به چشم می‌خورد (Kung, 1991: 150-165).

طرف‌داران جهان‌وطنی به «امنیت بشر»¹ اولویت می‌دهند و دیدگاهی فرادولتی از روابط بین‌الملل دارند که حقوق افراد بر حقوق دولت‌ها ارجح‌تر است؛ از این رو، نظم و ثبات در میان دولت‌ها از موضوعات درجه دوم خواهد بود. آندروولینک لیتر هدف حمایت‌های بشردوستانه را به عنوان اقدامی جهت برتری یافتن بر حاکمیت دولت تعریف کرده است. او آن را برای ارتقای روایت‌هایی از افزایش جهان‌وطن‌گرایی اساسی تلقی می‌کند. جهان‌وطن‌گرایی به جای مشاهده منازعات داخلی کشورها به عنوان تهدیدی بالفعل که باید کنترل شود، درصدد است تا دلایل بنیادی منازعات حقوق بشر را درک کند و اقدامات مثبتی برای حل و فصل آن به کار گیرد (Archibugi, 2003: 11).

ظهور جامعه مدنی جهانی²، یک چالش جدی برای نقش سنتی دولت‌ها ایجاد کرده است و سیستم بین‌المللی را تا اندازه‌ای تغییر داده است که نظریه‌پردازی دربارهٔ جهانی شامل دولت‌های محافظه‌کار در چهارچوب اصل عدم مداخله بی‌معنی خواهد بود (Farer, 2003: 146). جامعه مدنی جهانی از طریق بسیج کردن شرکت‌های غیرحکومتی (NGOs) به منبعی از فشار مداوم بر سیستم دولت‌ها تبدیل شده است و همچنین در نتیجهٔ این فشار، احتمال بیشتری دارد که تصمیم‌گیرندگان سیاسی در راستای منافع جامعه بشری فعالیت کنند.

سرانجام، جهانی شدن، استقلال دولت را تحلیل برده و باعث وابستگی متقابل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده است که در نتیجهٔ آن بحران‌های بشردوستانه در داخل یک دولت به سرزمین آن دولت محدود نخواهد شد. این نگرش، قاعده کلی جهان‌وطن‌گراها را که در قرن هیجدهم توسط کانت ارائه شد، منعکس می‌کند. کانت معتقد بود که اگر درد و رنج مردم در خارج از مرزها تحمل شود، صلح و

1. Human Security

2. World Civil Society

امنیت بین‌المللی را به‌واسطهٔ به‌هم‌پیوستگی قسمت‌های مختلف جهان به عنوان یک کل، تهدید خواهد کرد (Jackson, 2006: 30)؛ بنابراین، جهان‌وطنی در مقایسه با واقع‌گرایی استدلال می‌کند که مداخلات روزافزون بشردوستانه، برای ایجاد یک جهان صلح‌آمیزتر انجام می‌شوند.

6. پس‌ساختارگرایی¹

پس‌ساختارگرایان در روابط بین‌الملل غالباً خاطرنشان می‌سازند که یکی از هدف‌های اصلی این رهیافت بر ملا ساختن پیش‌فرض‌های پنهان گفتمان غالب و جعلی یا تصادفی بودن چیزهایی است که حقایق مسلم می‌پنداریم. به عبارتی دیگر، رویکرد پس‌ساختارگرایی تا آنجا که به عنوان یک رویکرد منسجم مطرح باشد، رشتهٔ روابط بین‌الملل را به عنوان قسمتی از یک جنبش گسترده‌تر در تفکر اجتماعی می‌بیند و درصدد است تا طبقه‌بندی‌های نهادینه‌شده را براندازد و خواننده را آشفته کند.

نظریهٔ پس‌ساختارگرا، بیشترین الهام را از میشل فوکو² گرفته است که استدلال می‌کند قدرت و دانش با یکدیگر رابطه دارند (چرنوف، 1388: 326-329). فوکو بیان می‌کند یک مجموعهٔ کلی از فرضیه‌ها که از روابط خاص قدرت اجتماعی گرفته شده‌اند، می‌تواند به عنوان شاکلۀ تمام جنبه‌های اجتماع شناخته شود. گفتمان مسلط چنان تلقی می‌شود که محدودیت‌هایی جدی بر توانایی‌های ما جهت داشتن تفکر سیاسی در مورد مشکلاتی که با آن روبه‌رو خواهیم شد، تحمیل خواهد کرد. پس‌ساختارگرایان به جای آنکه خشونت را به عنوان چیزی که دولت‌ها به‌واسطهٔ ساختار بین‌المللی مجبور به استفاده از آن در شرایط استثنایی هستند، تلقی کنند، معتقدند که خشونت دولت‌ها را ایجاد کرده و برای سیستم دولت‌ها حیاتی است؛ بنابراین، خشونت بین دولت‌ها یا در داخل دولت‌ها، آنها را قادر می‌سازد تا خود را بسازند و ابزاری است که به‌واسطهٔ آن سیستم دولت‌ها دائمی شده است؛ بنابراین، تلاش‌ها برای محدود کردن خشونت که از حفظ سیستم پایه‌ای دولت‌ها، حمایت می‌کند، بی‌فایده است (Hehir, 2010: 76). اقداماتی چون تحویل کمک‌های

1. Post Structuralism

2. Michele Foucault

غذایی و دارویی به قربانیان بلایای طبیعی و دولت‌های درمانده یا مداخله نظامی برای متوقف ساختن نقض حقوق بشر و شرارت‌ها، اگرچه به طور کلی اقداماتی نوع دوستانه قلمداد می‌شوند. اما برخی از نظریه‌پردازان پساساختارگرایی روابط بین‌الملل با انگشت گذاشتن روی جنبه‌ای از رابطه میان خشونت، حاکمیت و هویت، این ادعای رابطه دانش و قدرت را مطرح می‌سازند که تمامی این اقدامات بشردوستانه بر توسل نفع‌طلبانه به خشونت برای پشتیبانی از گفتمان غالب مبتنی هستند.

گفتمان مداخله بشردوستانه تقارن‌های قدرت را بازتولید می‌کند. غرب به عنوان ناجی قدرتمند ترسیم شده است در حالی که دیگران به عنوان قربانیان نیازمند مجسم شده‌اند که در مناطق دورافتاده و جنگ‌زده ساکن هستند (Orford, 2003: 83). قربانیان تراژدی بشردوستانه در قسمتی دورافتاده واقع شده‌اند که به لحاظ اخلاقی نسبت به غرب متمایز است. دیوید کمبل¹، استدلال می‌کند که تنظیم پاسخ بین‌المللی به منازعه در بوسنی باعث ایجاد یک شکاف مفهومی بین «آنها» و «ما» شد که به موجب آن «دیگری» به عنوان شخصی که فاقد ویژگی‌های هژمون است معرفی می‌شود و زوال و سستی در پیرامون، زندگی خوب را در مرکز تأیید می‌کند (Campbell, 1998: 497-521). چنین ادعا می‌شود که برقراری حقوق بشر توسط دولت‌های غربی، تصور مبنی بر حاشیه‌بری و مرکز متمدن را ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که حقوق بشر به ابزاری تبدیل شود که به واسطه آن مشروعیت نظم کنونی واقعاً تقویت شود.

پساساختارگرایان پیوسته از ساختار موجود دولت و نظام دولت‌ها انتقاد می‌کنند. حتی از دیدگاه آنها، فعالیت‌های بشردوستانه‌ای چون تحویل مواد غذایی و تدارکات درمانی یا مداخله نظامی برای متوقف ساختن نقض حقوق بشر یا پاک‌سازی قومی، وقتی توسط دولت یا نهادهای وابسته صورت گیرد، رهایی بشر را سرکوب می‌کند. پساساختارگرایانی چون شاپیرو²، دیوید کمبل و جنی ادکینز³ مدعی‌اند که نحوه تصور ما از تحویل این کمک‌ها باعث قوی‌تر شدن دولت‌ها و

1. David Campbell
3. Genie Edkins

2. Shapiro

سازمان‌های مورد حمایت دولت‌ها می‌شود (چرنوف، 1388: 337-338). نحوه تحویل کمک‌ها باعث می‌شود مردمی که در اردوگاه‌ها گرد آمده‌اند از نظرات سیاسی خود چشم‌پوشی کنند و کرامت انسانی خویش را از دست دهند. با آنان نه به عنوان هدف، بلکه همچون وسیله برخورد می‌شود؛ هر پناهنده، یک کنشگر اخلاقی کامل است ولی این برنامه‌ها با آنها چنین رفتار نمی‌کنند.

نتیجه‌گیری

توضیح و تبیین نگرانی‌های جدید در ارتباط با مداخله بشردوستانه در دوره پس از جنگ سرد برای نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل از اهمیت زیادی برخوردار است و واضح است که اجماع در این خصوص وجود ندارد. در نیمه دوم دهه 1990، همه قدرت‌های بزرگ غربی، تعهد خود را به سیاست خارجی اخلاق‌محور اعلام کرده‌اند، واقعیتی که با تمرکز واقع‌گرایان بر قدرت و منافع ملی متناقض است و به نظر می‌رسد ناقوس مرگ واقع‌گرایی را به صدا درآورده باشد. مفهوم عمومی واقع‌گرایی که به لحاظ معنایی به واسطه حوادث اخیر مغلوب شده است، یک نسخه بی‌سرشده نظریه است که بسیاری از ابعاد هنجاری خود را نادیده می‌گیرد. لیبرال‌ها، جهان‌وطن‌گرایان و انسجام‌گرایان به شیوه‌ای متفاوت پیشنهاد می‌کنند که این تغییر در اولویت‌های سیاست خارجی نتیجه دفاع از اقدامات بشردوستانه است که به موجب آن دانشگاه‌ها، سازمان‌های حقوق بشر و NGOها به طور موفقیت‌آمیزی قدرت‌های غربی را متقاعد کرده‌اند تا ملاحظات اخلاقی را در روابط خارجی خود اعمال کنند. واقع‌گرایان، مارکسیست‌ها و پسا ساختارگراها در مقابل، این گفتمان را به عنوان یک پوشش لفظی می‌بینند که برای پنهان کردن انگیزه‌های واقعی سیاسی قدرت طراحی شده است.

فایده بررسی نظریه روابط بین‌الملل در زمان مطالعه مداخله بشردوستانه، از ظرفیت نظریه برای فراهم کردن چهارچوبی جهت فهم انگیزه‌هایی که دولت‌ها را به رفتارهای خاصی وادار می‌کند، ناشی می‌شود. نظریه، چه شامل دستورالعمل‌ها و تجویزهایی در مورد رفتار دولت‌ها، چه شامل توضیحات عینی و واقعی درباره چگونه عمل کردن دولت باشد، در هر دو صورت مناقشه برانگیز است. به طور

روزافزونی استدلال می شود که نظریه پردازان نمی توانند به عنوان یک ناظر کاملاً بی طرف در مورد رویدادهای بین المللی پذیرفته شوند؛ بنابراین، تمام نظریات تا اندازه ای ذهنی و طرف دارانه (جهت دار) هستند. این ایده که تعصب شخصی نظریه پردازان حتماً بر اعتقادات نظری شان تأثیر می گذارد، ادعای مشهور کاکس را تداعی می کند که «نظریه همیشه برای کسی و برای هدفی است». با وجود این، درک کامل مداخله بشردوستانه مستلزم بررسی نظری و تئوریک آن در چهارچوب نظریه های مختلف روابط بین الملل است.

کتابنامه

- اسمیت، استیو (1383). «رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگاری در نظریه‌های بین‌الملل» در جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، جلد دوم، مترجم: ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص 515.
- جکسون، رابرت؛ سورنسون، گئورگ (1385). درآمدی بر روابط بین‌الملل، مترجم: مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: میزان.
- چرنوف، فرد (1388). نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل، مترجم: علیرضا طیب، تهران: نی، صص 326-329.
- قوام، عبدالعلی (1384). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت، ص 350.
- _____ (1389). سیاست‌شناسی، تهران: سمت، ص 320.
- _____ فاطمی‌نژاد، احمد (1387). از منازعه تا همبستگی: بررسی روابط بین‌المللی خاورمیانه از منظر مکتب انگلیسی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، ص 24.
- مشیرزاده، حمیرا (1386). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مورگنتا، هانس. جی (1374). سیاست میان ملت‌ها: تلاش برای قدرت و صلح، مترجم: حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- ویلر، نیکولاس؛ بلامی، الکس (1383). «مداخله بشردوستانه و سیاست جهانی» در جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، جلد دوم، مترجم: ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص 1056.
- Archibugi, D. 2003. *Debating Cosmopolitics*, London: Verso, p.11.
- Bellamy, Alex. 2003. "Humanitarian Intervention and the Three Traditions", *Global Society*, Vol.17, NO.1, p 3-21.
- Boucher, D. 2003. *Political Theories of International Relations*, Oxford: Oxford University Press, P. 360.

- Brownlie, I. 1974. "Humanitarian Intervention" , in J. Moore (ed), *Law and Civil War in the Modern World*, Baltimore, Md: Johns Hopkins University Press.
- Campbell, David. 1998. "Why Fight: Humanitarianism, Principles and Post Structuralism", *Millennium*, Vol.27, NO. 3, 497-521.
- Chadda, M. 2003. "Intervention in Ethics and Civil Wars", in R. Thomas (ed.), *Yugoslavia Unraveled: Sovereignty, Self Determination, Intervention*, Oxford: Oxford University Press.
- Chomsky, Noam. 1999. *The New Military Humanism: Lessons from Kosovo*, London: Pluto.
- Cohen, M. 1984. "Moral Skepticism and International Relations", *Philosophy and Public Affair*, Vol. 13, NO.4, 299-346.
- Cox, Robert. 1996. *Approaches to World Order*, Cambridge: Cambridge University.
- Donnelly, J. 2002. "Twentieth Century Realism" in Nardin and D.Mapel (eds), *Tradition of International Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Farer, T. 2003. "The Ethics of Intervention in Self Determination Struggle", in D. Chatterjee and D. Scheild (eds), *Ethics and Foreign Intervention*, Cambridge: Cambridge University Press, P. 146.
- Held, D. 2004. *A Globalizing World*, London: Routledge, P.189.
- Hehir, Aidan. 2010. *Humanitarian Intervention: An Introduction*, New York: Palgrave Macmillan.
- Holzgrefe, J. L. 2005. "The Humanitarian Intervention Debate" , in J. L. Holzgrefe and R. Keohane (eds), *Humanitarian Intervention: Ethical, legal and political Dilemmas*, Cambridge University Press.
- Jackson, Robert. 2006. "The Safety of the People is Supreme Law: Beyond Hobbes but not as Kant" in W. Baain (ed.), *The Empire of Security and Safety of The People*, London: Routledge.
- Krasner, S. 1999. *Sovereignty: Organized Hypocrisy*, Princeton: Princeton, University press.
- Kissinger, Henry. 1992. "Humanitarian Intervention has Its Hazards", *International Herald Tribune*, 14 December.
- Kung, H. 1991. *Global Responsibility*, New York: Crossroad.
- Mandelbaum, Michel. 2003. "A Perfect Failure; NATO's War Against Yugoslavia", *Foreign Affairs*, Vol. 78, No.5, 2-8.
- Mearsheimer, jhon. 1994. "the False Promise of International Institutions", *International Security*, Vol. 19, No.3, 5-49.

- Orford, A. 2003. *Reading Humanitarian Intervention*, Cambridge University press.
- Roberts, A. 2002. "The So-Called "Right" of Humanitarian Intervention", in *Yearbook of International Humanitarian Law 2000*, 3 The Hague: T.M.C. Asser.
- Rosenthal, J.H. 1995. "Biography, Ethics and Statecraft" in C. J. Nolan (ed.), *Ethics and Statecraft: The Moral Dimension of International Affairs*, Westport, Conn: Praeger.
- Schmitt, Karl. 1996. *The Concept of Political*, trans. G. Schwab, Chicago: University of Chicago Press.
- Tyner, James . 2006. *The Business of War*, Aldershot: Ashgate, p. 323.
- Waltz, Kenneth. 1991. "Realist Thought and Neo-realist Theory", in R.L. Rothstein (ed.), *The Evolution of Theory in International Relations*, Columbia: University of South Carolina Press, p.29.
- Walzer, Michael. 2006. *Just and Unjust Wars*, New York: Basic Books, P.21.
- Wight, Martin. 1966. "Western Values in International Relations", in H.Butterfield and M. Wight (eds), *Diplomatic Investigation: Essays in the Theory of International Politics*, Cambridge, Mass: Harvard University Press, P. 128